

جلسه چهارم شرح دعای افتتاح

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۰/۰۹/۰۸ مقارن با ۱۳۹۸/۰۲/۲۴ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَسْبِيحَةُ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، أبا القاسمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٌ (ص) وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنُ الدَّائِرِ

عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ الدِّينِ»

خب، دو سه فراز از دعای افتتاح را زمزمه کنیم بعد هم مقداری شرح و تفسیر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي، وَتَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي، وَصَفْحَكَ عَنْ ظُلْمِي، وَسَتْرَكَ عَلَى قَبِيحِ عَمَلِي، وَحِلْمَكَ عَنْ كَثِيرِ جُرْمِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ خَطَايَا وَعَمْدِي أَطْمَعَنِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ، وَأَرَيْتَنِي مِنْ قُدْرَتِكَ، وَعَرَفْتَنِي مِنْ إِجَابَتِكَ، فَصِرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا، وَأَسْأَلَكَ مُسْتَأْنِسًا لَا خَائِفًا وَلَا وَجَلًا، مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي، وَتَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي، وَصَفْحَكَ عَنْ ظُلْمِي، وَسَتْرَكَ عَلَى قَبِيحِ عَمَلِي».

بارپروردگارا گذشت تو از گناه من، چشم پوشی تو از خطای من، درگذشتن تو از ظلم و ستم من، پوشش تو بر اعمال زشت من، بردباری و ورزیدن تو نسبت به جرم زیاد من چه به صورت جرم های عمدی و گناهان اختیاری، چه به صورت جرم و گناهی که حالا خطا از من صادر می شود، آن قدر زیاد بوده (است) که «أَطْمَعَنِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ»، من را به طمع انداخته (است) چیزهایی از تو بخواهم که هیچ گونه نسبت به آنها شایستگی و لیاقت ندارم.

«الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ»، چیزهایی که از باب رحمتت به من روزی می کنی «وَأَرَيْتَنِي مِنْ قُدْرَتِكَ»، از قدرت و توانایی تو می جوشد «وَعَرَفْتَنِي مِنْ إِجَابَتِكَ»، دعای من را در این زمینه ها پاسخگویی.

شاید بالاترین تردیدی که در ارتباط با محبت خدای متعال و لطف پروردگار به بنده در دعاها و روایات ما وارد شده (است) این بخشی است که در دعای افتتاح آمده (است). می گوید این قدر خداوند متعال بر عبد گنهکار خود بخشنده است، آن قدر چشم پوش است، آن قدر سِتَّارِ الْعُيُوبِ وَغَفَّارِ الدُّنُوبِ است که «فَصِرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا، وَأَسْأَلَكَ مُسْتَأْنِسًا»، من به در خانه تو که می نشینم به دعا، کاملاً احساس امنیت می کنم. وقتی شروع می کنم از تو درخواست می کنم کأنّ دارم از یک دوست صمیمی صمیمی مانوس با خودم چیزی می خواهم.

«لَا خَائِفًا وَلَا وَجَلًا»، نه ترس دارم، نه دلهره دارم.

خب، «مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ»، این جا را باید عزیزان دقت کنند. می گوید من به گونه ای با تو که خدا هستی برخورد می کنم که کأنّ جای من و تو عوض شده (است) یعنی من بر تو ناز می فروشم. ادلال یعنی ناز فروختن، طبیعی است که اگر کسی بر کسی بخواهد ناز کند، خدا باید بر بنده اش ناز بفروشد و ناز کند. می گوید آن قدر تو در استجاب بر من خوب عمل کردی، عالی عمل کردی که کأنّ جا عوض شده (است)، من بر تو ادلال می کنم.

«مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ»، خیلی تعبیر، عجیب است و آن قدر من در این زمینه رو پیدا کردم که «فَإِنْ

أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ بِمَجْهَلِي عَلَيْكَ»، اگر یک مقدار استجابت دعایم عقب، جلو شود به خاطر جهل خودم بر تو عتاب می‌کنم، تو که خدا هستی را سرزنش می‌کنم.

«وَأَعْلَى الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعَالَمِكَ»، و چه بسا استجابت دعای من که به تاخیر افتاده (است) به نفع من بوده (است). اگر تعجیل می‌شد، اگر زود به من می‌دادی به ضرر من بود.

طلبه‌ای مشهد خدمت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)، یک اربعین ریاضت سنگین (کشید)، استاد ما که معنا می‌کرد، توضیح نداد که این ریاضتی که کشیده (است) چه بوده است. اصرار، اصرار به آقا علی ابن موسی الرضا (ع) که شما واسطه شوید خداوند متعال به من علم لدنی روزی کند. ما علوم را دو دسته (تقسیم‌بندی) می‌کنیم:

۱. علوم درسی

۲. علوم وراثی

علوم درسی همین هست که ما کلاس می‌رویم، دانشگاه می‌رویم، حوزه می‌رویم، استاد می‌بینیم. یواش، یواش، پله، پله یاد می‌گیریم.

سال سوم ابتدایی جدول ضرب یاد می‌گیریم، حالا آمدیم دانشگاه، رشته ریاضی، معادله سه مجهولی یا چهار مجهولی یاد می‌گیریم یعنی پله، پله (یاد می‌گیریم). این، علوم درسی است. در کنار این علوم درسی یک علوم وراثی داریم که علم لدنی است، علمی است که خدای متعال روزی می‌کند از بالا و با تعلیم و تعلم هم نیست.

همان که امام سجاد (علیه السلام) خطاب به زینب کبری (سلام الله علیها) فرمود: «يَا عَمَّةُ إِنَّكَ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ

مُعَلَّمَةٍ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ». تو درس نخوانده مَلا هستی، دانشگاه نرفته پروفیسور (هستی)، حوزه ندیده مجتهد

(هستی)، «إِنَّكَ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ». به این علوم، وراثی یا لدنی می‌گویم. انبیاء، اوصیاء، علومشان، علوم وراثی

است. یکی از ادله حقانیت شیعه وجود امامانی مانند امام جواد (علیه السلام) است. یک کودک هفت یا هشت

ساله، پدرش از دنیا رفته (است)، شیعه به او به عنوان امامت معتقد شده (است)، مأمون هم او را گرامی داشته

(است). بنی عباس آمدند گفتند این پدرش مَلا بود، پدرش دانشمند بود، این که یک کودک است، باید برود بازی

کند، حالا هفت سالش است. مأمون گفت نه، این‌ها علومشان، علوم وراثی است، علوم درسی نیست. قبول

نکردند، گفتند امتحانش می‌کنیم. بزرگ‌ترین دانشمند جهان اسلام آن زمان که کشور اسلامی یک امپراتوری بود

که خورشید در آن غروب نمی‌کرد، آن قدر این کشور بزرگ بود. یحیی ابن اکثم، او را خواستند، علما را هم

تشکیل دادند، یک جلسه با حضور علما تشکیل دادند، خب نشستند.

می‌خواهم بگویم علم وراثی چه علمی است، داستان آن طلبه یادمان نمی‌رود. وقتی نشستند، خود یحیی می‌گوید

از این کودک یک هیبتی بر دل من وارد شد که من همان اول دست و پایم را گم کردم. این هیبت، هیبت

امامت و ولایت است. این هیبت، هیبت خدایی است، مال انسانی است که بار امامت و وساطت فیض الهی بر

دوشش است. امام جواد (علیه السلام) در زمان خودش کسی است که «بِئْسَ نِهْرُزُوقَ الْوَرَى وَوَجُودِهِ بَتَّتِ الْأَرْضُ

وَالسَّمَاءُ»، واسطه فیض است. می‌گوید اول یک هیبتی از این آقا نصیب من شد، لذا ادب کردم، گفتم شما

می‌پرسید یا من بپرسم.

حضرت فرمودند: «ما اهل بیت نیاز به سوال از کسی نداریم، می‌خواهی سوال کن». می‌گوید من یک سوال کردم،

گفتم آقا یک نفر رفته به مکه، محرم شده (است)، در لباس احرام یک حیوانی را کشته (است)، صید کرده (است)،

حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: «احرام حج بوده (است) یا احرام عمره (بوده است)؟، شب یا روز بوده است؟، حیوان بزرگ

بوده یا کوچک؟، بار اولش بوده یا نه قبلاً هم این کار را کرده است؟، پشیمان است یا پشیمان نیست؟». امام جواد

(علیه السلام) گفتند، گفتند، گفتند که از همین داستان تاریخی فقهای شیعه بعداً آمدند هزار و چهارصد و اندی

مسئله فقهی بیرون کشیدند. یحیی می‌گوید که من سکوت (کردم)، اصلاً دهانم باز ماند، حالا سکوت (برقرار شد)،

مجلس فهمید با که طرف است. مأمون گفت: «آقا حالا شما هم یک سوال از یحیی بفرمایید». حضرت به یحیی

ابن اکثم فرمودند: «بپرسم؟». دیگر لنگ انداخته (است) دیگر. گفت: «آقا پرسید، بلد باشم جواب می‌دهم، بلد

نباشم یاد می‌گیرم».

امام (علیه السلام) فرمودند که آن چه خانمی است که اول صبح بر مردی حرام است، چاشت حلال است، ظهر

حرام است، عصر حلال است، غروب حرام است، موقع نماز عشاء حلال است، نیمه شب حرام است، دم صبح حلال است. باز جناب یحیی گفت نمی دانم. حالا که لنگ انداخت و مشخص شد علم اهل بیت (علیهم السلام)، علم درسی نیست، مدرسه نرفتنند بخواهند چیزی یاد گرفته باشند. علم، علمی مانند علم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. پیغمبر سواد خواندن و نوشتن به ظاهر نداشت، امی بود «وَلَا يَكْتُبُ وَلَا يَقْرَأُ»، نه می خواند، نه می نوشت اما

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

مأمون گفت: «آقا خودتان بفرمایید».

حضرت اول جواب مسأله صید را دادند بعد جواب مسأله این خانم را دادند که این خانم یک خانم بیگانه بوده (است)، منتهی کنیز بوده (است) پس نامحرم است. این آقا خریدش، محرم شد، حالا که محرم شد، طلاقش داد، نامحرم شد. بعد از طلاق با او ازدواج کرد، محرم شد. بعد از ازدواج ظاهر کرد، نامحرم شد. کفار ظاهر داد، محرم شد. مسئله را حضرت بیان کردند. این علم، علم درسی نیست، علم وراثی است.

این طلبه هم خدمت امام رضا (علیه السلام) آمد، اصرار با یک ریاضت سنگین که خدایا من علم لدنی می خواهم. استاد ما می فرمود که دعایش مستجاب شد، خدا خیلی که اصرار کنی، از حد بگذرانی (دعایت را مستجاب می کند)، دعا مستجاب شد، خیلی خوشحال ولی حالت منگی داشت. یکبار دری از علم غیب بر او باز شد. ایشان می فرمودند یکی از اهل دل او را در خیابان امام رضا (علیه السلام) در مشهد دیده بود. چه می کنی؟ کجا هستی؟ گفته بود بله، من چهل روز است این جا معتکفم، فلان کار، فلان کار، فلان کار را (کردم). روزها روزه، شبها چنین و توسلم این بوده است که خدا به من علم لدنی بدهد و گرفتم.

آن بزرگ فهمیده بود این در خطر است، گفته بود خدمت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) برو، زار بزن بگو این را از تو بگیرند، این ظرف و مظروف به هم نمی خورد، گوش نکرده بود.

استاد ما می فرمودند، خبر است عرض می کنم، مستند است، سه روز بیشتر طاقت نیاورد و مرد، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ما الان در نهج البلاغه خطبه ای داریم، خطبه متقین. علی ابن ابیطالب (ع) بر اثر اصرار یک فرد، صحبت کرده (است) با صحبت علی ابن ابیطالب (ع) یک نفر مرده است، «فَصَبَقَ هُمَا صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا». آمد پیش حضرت گفت آقا متقین را برای من شرح کن. حضرت هم یک جمله گفتند. گفت نه، این جور نه، جوری شرح کن مثل این که دارم می بینمشان، شد این خطبه متقین که در نهج است. خطبه تمام شد چون ظرفیت نبود «فَصَبَقَ هُمَا صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا». یک نعره کشید، مرد. منافقی آن جا نشسته بود یواشکی زیر لب به امیرالمومنین (علیه السلام) توهین کرد، گفت چه قدر مُلا است، چه قدر صاحب نفوذ کلام است ولی تعجب است چرا این حرفها بر خودش اثر نمی کند. حضرت برگشتند جوابش را دادند، فرمودند: «علت این است که این سینه، گشاده است. این ظرف، ظرفی است که عالمی را تحمل می کند، این مخاطب این ظرفیت را نداشت به او هم گفتم چون می ترسیدم بر او چنین (شود)».

در این جای دعای افتتاح می گوئیم خدایا من در خانه ات بیایم، آن قدر من با تو صمیمی شدم که من بر تو ناز می فروشم، «مُدِلَّا عَلَيْكَ» و در این ناز فروختن آن قدر اصرار می کنم، عبارت این است که «كَانَ لِي التَّطَوُّلُ عَلَيْكَ»، گویا من بر گردن تو منت دارم نه این که تو به گردن من منت داشته باشی و آن قدر با تو صمیمانه برخورد می کنم که اگر یک مقدار دعایم استجابتش دیر شود، «فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ مَجْهَلِي عَلَيْكَ»، یک ذره دیر شود، شروع می کنم به خاطر جهلم تو را سرزنش می کنم، خدای متعال را سرزنش می کند.

من سوار تاکسی شده بودم، حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) مشرف بشوم. دیگر این طرح زوج و فرد باعث شده (است) انسان یا باید دو تا ماشین بگیرد با دو تا پلاک یا باید بالاخره با (وسایل) نقلیه عمومی رفت و آمد کند. مردم هم آخوند که می بینند، درد و دلشان باز می شود. حالا ضد انقلاب باشد، یک جور، انقلابی باشد یک جور. شرط اول آخوندی این است که فحش خورت باید خوب باشد مال الان هم نیست، از زمان شاه (بوده است).

عادت هم کردیم دیگر، خوب گوش می دهیم، یک مقدار طرف تخلیه شود، یک موقع دست به کار دیگری نزنند مثل شهید تولایی، رفیق ما سرش بر باد نرود.

نشستیم، گفت: «حاج آقا می خواهی حرم بروی؟».

گفتم: «آره».

گفت: «مگر حرم هم می‌روی؟».

گفت: «من چهار سال است حرم نرفتم».

گفتم: «چهار سال است حرم نرفتی؟، برای چه؟».

گفت: «به خاطر این که یک دخترخاله‌ای داشتم، می‌خواستم، به امام رضا (علیه‌السلام) گفتم این را نصیب من کند نصیب فریدون شد (استاد می‌فرمایند فریدون که بود من نمی‌دانم). من هم با امام رضا (علیه‌السلام) قهر کردم». حالا با ولی خدا چنین است با خود خدا هم چنین است.

«فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَثَبْتُ بِجَهَلِي عَلَيْكَ»، خب، جوری با من عمل کردی و برخورد کردی که «كَانَ لِي التَّطَوُّلُ عَلَيْكَ»، گویا من به سر تو منت دارم که در خانه‌ات آمده‌ام. با این جهل و جهالت «فَلَمْ يَمْنَعَكَ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ لِي وَالْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَالتَّفَضُّلِ عَلَيَّ»، آن قدر کریمی با این عملکرد من که من در خانه‌ات آمدم تو بر من منت داری، جوری عمل کردی و مهربانی نشان دادی که گان من بر تو مهربانم، من بر تو منت دارم و بعد من دارم ادلال می‌کنم. بر تو، ناز می‌فروشم ولی به خاطر محبت و بزرگی تو این مانع نشده (است) که بخواهی رحمتت را بر من ادامه دهی، احسانت را بر من ادامه دهی، فضل و جود و کرمت را بر من ادامه دهی. ما در روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) داریم که فرمودند هیچ کس از خلق خدا نیست مگر این که در ارتباط با خدا بخشی جهل و ناهمی دارد. سرش هم مشخص است، خدا موجود نامحدود (است)، ما هر کس باشیم، بالاترین انسان، باز هم محدود (هستیم)، علم ما، قدرت ما، فهم ما (محدود است). این محدود (است)، آن نامحدود است، باعث می‌شود انسان به هر کجا که برسد باز نسبت به خدا جهل دارد، نمی‌داند.

چرا پیغمبران می‌گفتند که «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؟».

خدایا علم ما را زیاد کن چون «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ».

خداوند متعال حد که ندارد، هر چه معرفت انسان زیادتر بشود، موجود نامتناهی است.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) گل سرسبد جهان خلقت است یعنی انسان گل سرسبد جهان خلقت است که خدا فرمود من آسمان و زمین را برای تو آفریدم، «خَلَقَ لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ»، همه آسمان‌ها و زمین برای این بشر دو پا خلق شده (است) یعنی اگر ما میلیاردها کهکشان داریم و اگر در هر کهکشان میانگین بیش از دویست میلیون ستاره داریم و اگر بسیاری از این ستاره‌ها هزار برابر خورشید ما هستند که خورشید ما هزار برابر زمین ما است، همه این عالم برای این (انسان) است.

شما در پشت‌بام خانه‌ات خوابیدی، در حیاط خانه‌ات، یا در صحرا (هستی) یا سر کوه (هستی)، یک نگاهی به

آسمان می‌کنی می‌گویی: «سُبْحَانَ اللَّهِ، أَعَدَدْتُ لِكُلِّ أُجُوبَةٍ، سُبْحَانَ اللَّهِ». همین، یعنی این پهنا و گستره بزرگ آسمان مال یک سبحان الله گفتن من و تو است.

گفت، ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند، فرمود کارشان را انجام می‌دهند، تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری، جناب سعدی فرمود.

گفت گل سرسبد جهان خلقت آدمی است، «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». حالا گل سرسبد این گل سرسبد خلقت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است.

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، فرمود اگر تو نبودی من دست به خلقت نمی‌زدم. این گل سرسبد گل سرسبد

جهان خلقت مکرر دست به آسمان بلند می‌کرد، «إِلَهِي لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ! أَنتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»، خدایا من نمی‌توانم درود تو را، من نمی‌توانم حمد تو را، من نمی‌توانم شکر تو را از عهده بر بیایم. تو خودت می‌دانی که هستی و چه هستی. خودت می‌توانی خودت را حمد کنی، چه نسبت خاک را با عالم پاک، این اثری من اثری. خب، روایت می‌گوید هیچ موجودی نیست، هیچ انسانی نیست مگر این که در ارتباط خودش با خدای متعال مقداری جهل و جهالت و کمبود دارد. خب، در عین حال این خدای لطیف مهربان که علی القاعده به خاطر علو شأن او باید نگاهی بر ما نکرده باشد، گاهی در این ماه رمضان من دارم قرآن می‌خوانم، می‌بینم این خدای آسمان‌ها، این خدای آفرینش آن قدر در زندگی من و شما ریز شده (است) مثل این که فرض کنید، مثال عرض

می‌کنم، بخواهم حالا (مثالی عرض کنم)، فرمانده کل سپاه پاسداران به رنگ موکت این مجلس کار داشته باشد که این رنگ سبز است یا قرمز است. آن قدر حواسش به این مجموعه باشد که به رنگ این جا هم کار داشته باشد، اصلاً تعجب می‌کند. خدایی که خدایی می‌کند، خدا ما هم نداشت، فرشتگان را داشت. اهل بیت فرمودند: «هیچ خلقی بیشتر از فرشته نیست». یعنی خدا در خلقت نسبت به فرشته دست و دلبازی کرده است. هر قطره‌ای که از آسمان بر زمین نازل می‌شود، روایات متعدد می‌گویند این را یک فرشته به زمین می‌رساند، هر تگرگی که روی زمین می‌آید. هر انسان، بنده و شما داریم راه می‌رویم، دور ما پر از حفظه است یعنی ملائکه حافظ، قرآن کریم که به صراحت دارد لذا کاری که می‌شود این است، مرگ وقتی می‌خواهد بیاید اول این فرشته‌ها خداحافظی می‌کنند، خلاص، این‌ها می‌روند. این‌ها می‌روند که من تصادف می‌کنم، این‌ها می‌روند که من سرطان خون می‌گیرم. این همه فرشته، همه هم دارند کارشان را می‌کنند. می‌دانید، فرشته معصوم است، ما فرشته غیر معصوم نداریم لذا در جریان فطرس هم دو تا یا سه تا توجیح علمای شیعه دارند چون ما معتقدیم به نص آیه قرآن کریم فرشتگان معصوم‌اند.

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، اصلاً معنا ندارد بخواهد فرشته گناه از او صادر شود. خب با این که این همه عابد دارد، زاهد دارد. بگذارید خاطره‌ای از مرحوم امام بگویم. این خاطره را استاد اخلاق حضرت آیت الله مظاهری (حفظه الله) می‌فرمودند. سال ۵۸ که من سال اول ورودم به حوزه بود وارد حوزه علمیه قم که شدید، دیدم سه، چهار درس اخلاق قوی داریم. آیت الله مصباح یک درس اخلاق خصوصی داشتند، حضرت آقای مظاهری یک درس عمومی داشتند، حضرت آقای مشکینی یک درس عمومی داشتند، ما هم بچه طلبه‌ای بودیم، شرکت می‌کردیم. این نکته را از درس آیت الله مظاهری به یاد دارم. ایشان می‌گفت مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) یک موقع سر درس اخلاقیان فرمودند که طلبه‌ها بکشید آدم شوید، نه مقدس. روز اول طلبگی به ما یاد می‌دهند، می‌گویند:

عالم شدن چه مشکل آدم شدن مُحال است

ما مرجع تقلید داشتیم اگر احترامش را نمی‌خواستند نگه دارند، حکمش اعدام بود، حصر خانگی شد تا مرد. این معلوم شد عالم شدن ممکن است، آدم شدن کار آسانی نیست، کار مشکلی است. امام فرموده بودند طلبه‌ها آدم بشوید نه مقدس بعد از باب طنز فرموده بودند در سوره بقره ببینید، وقتی خدا خواست دست به خلقت من و شما بزند، آدم بیافریند. فرشته‌ها خب می‌شناختند، علم داشتند، پیش پروردگار آمدند، گفتند خدایا «وَلَمَّا سُبْحًا بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ»، ما که هستیم، مقدس هم که هستیم، عین آیه قرآن است وَ نَحْنُ نُقَدِّسُ، ما مقدس هستیم. ما تو را تقدیس می‌کنیم، تنزیه می‌کنیم. مرحوم امام به خنده می‌گفتند، خدا به فرشتگان فرمودند من مقدس نمی‌خواهم، آدم می‌خواهم. یک بر سکه را دیده بودند، انسان می‌آید قتل و غارت (می‌کند)، گفتند در زمین موجودی خلق می‌کنی آدم می‌کشد، اولی‌اش هم قابیل هابلیل را کشت، فرزندان بلافصل حضرت آدم (علیه‌السلام). خدا فرمود یک طرفش را دیدید، یک طرف دیگرش را ندیدید، همین آدمی که هیلتز در آن است، موسولینی در آن است، صدام در آن است. این برش هم ببینید سلمان در آن است، اباذر در آن است، خمینی در آن است، این بر هم ببینید، ببینید چه موجودی دارم می‌آفرینم. دلیلش هم این است شما جاهل اید، او عالم است، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، فرمود آدم در آن است نه مقدس.

بگذارید این داستان را نقل کنم، بحث را تمام کنم. طرف نجف زندگی می‌کرد، خواب دید. دید مرحوم شیخ انصاری ایستاده (است)، شیطان هم ایستاده (است). شیخ انصاری شاید در فقه و اصول در جهان اسلام بی‌نظیر باشد. الان که این طوری است، الان بعد از مکتب اصولی شیخ انصاری هیچ مکتب جدیدی به حوزه‌ها عرضه نشده است، هنوز فلسفه شیخ نشسته (است)، دویست سال هم گذشته (است). دید شیخ انصاری ایستاده (است)، شیطان هم ایستاده (است). یک طنابی به بازوهای شیخ بسته است، یک طرفش هم دست شیطان است. شیطان می‌کشد، شیخ می‌کشد، شیطان می‌کشد، شیخ می‌کشد. می‌گویند در خواب دقت کردم بالاخره این داستان به کجا می‌انجامد. مدتی این دوئل گذشت یک دفعه دیدم شیخ زور شد، طناب را از دست شیطان پاره کرد، آزاد شد. فردا در خانه شیخ انصاری رفتند، در زدند، خود شیخ آمد، می‌دانید شیخ بعد از مرجعیت، قبل از مرجعیت، هیچ تفاوتی زندگی‌اش نکرد، همان شیخ انصاری بود که بود. در همان خانه با همان درآمد، مثل طلبه‌ها به اندازه شهریه

برمی داشت، زندگی می کرد. مرجع شده بود، دو، سه روز بعد شیخ برای سلمانی رفت، سلمانی سر شیخ را که اصلاح کرد، شیخ پنج فلس به او داد. گفت جناب شیخ ده فلس به من بدهید. شیخ گفت: «ما همیشه پنج فلس می دادیم». گفت: «نه، الان مرجع شدید». شیخ فرمود: «مرجع شدم اما مساحت کلهام زیاد نشده است. همان مقداری است که بوده است مساحت که تغییر نکرده است، همین پنج فلس را می دهیم، ده فلس نمی شود». خیلی انسان عجیبی (است). خب، شیخ انصاری (رحمت الله علیه)، می گوید رفتم در خانه اش، در زدم، خودش آمد در را باز کرد. سر این که روحانیت در طول تاریخ محبوب مردم بوده (است)، مردمی بودنش بوده (است).

خدا رحمت کند مرحوم امام، مقام معظم رهبری، فرمودند: «این را اگر از ما بگیرند، هیچی از ما نمی ماند».

آقای دکتر حداد عادل فرمودند: «خودم از مقام معظم رهبری شنیدم که ایشان فرمودند حداد، من اگر بخواهم نقل و انتقال کنم از جایی به جایی، خانه ام را عوض کنم، تمام اثاثیه من در یک وانت جمع می شود، جا می شود». به جد شما قسم، من طلبه بخواهم نقل و انتقال کنم اقلاً یک ده چرخ می خواهم، اگر دو تا نخواهم.

فرموده بودند من کل خانه ام در یک وانت جا می شود الا کتاب هایم چون کتاب هایم حساب جدایی دارد. کتاب هایم نود درصدش هدیه است به من داده شده (است)، من پول برایش ندادم. این است که محبوب می شود، این است که نائب حجت خدا می شود، این ارزشمند است. می گوید که به شیخ گفتم عرضی دارم، گفت بفرمایید داخل. گفتم شیخ شما دیشب چه کردی؟

گفت: «یعنی چه، چه کار کردم، این سوال خیلی کلی است».

گفتم نه، یک کار خوبی کردی.

گفت: «تو بگو قضیه چه است تا من بگویم چه کردم».

گفت: «آره من دیدم تو با شیطان دوئل کردی. شیطان کشید، او کشید، شیطان کشید، شما کشیدید و شما بالاخره بردی».

شیخ فرمود: «درست است. من مدتی بود دخترانم گرسنه بودند».

شیخ پسر ندارد لذا فامیل شیخ هم که بعد تهران زندگی می کردند، سبط الشیخ می گفتند (سبط به فرزند دختر می گویند). شیخ اصلاً پسر نداشت.

گفت: «این دخترانم گرسنه بودند. مقدای عسل برای طلاب حوزه از هند آمده بود. هنوز موقع توزیع این عسل ها نبود. من دیدم این ها خیلی گرسنه هستند. یکی دو بار تصمیم گرفتم بیایم مقداری از این عسل ها به عنوان قرض بردارم، موقعی که عسل توزیع می شود من آن مقدار را از سهم کم کنم. دو بار تا دم این اتاقی که عسل ها بود، آمدم اما دیدم نه، من با دیگران چه فرقی می کنم. در را باز نکردم، از عسل ها برنداشتم. سر این که این طناب پاره شد این بود که خدا توفیق داد توانستم مقاومت کنم».

این آقای خواب بیننده می گوید: «به شیخ گفتم جناب شیخ، خواب من ادامه هم دارد».

شیخ فرمود: «خب بگو».

گفت که وقتی من دیدم شما طناب را پاره کردید در خواب پیش شیطان رفتم. گفتم جناب شیطان سلام، گفت

علیکم السلام. تو که هستی؟

من شیطانم. این چه کسی بود؟

این شیخ انصاری بود. چه کار می کردید؟

گفت: «دیدم چه کار می کردیم. سعی کردم او را بفرییم، زورم نرسید».

خدا هم می گوید، می گوید که ما انسان هایی به نام مُخْلِصین داریم، از اول شیطان گفته (است)، زور من به این ها

نمی رسد، «لَا غُوبِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ».

می گوید به شیطان گفتم جناب شیطان، این طناب به این قطر، با این کلفتی مال شیخ بود؟

گفت: «بله».

گفتم که ببخشید، طناب من کجاست؟

گفت: «تو طناب نمی خواهی، ما سوت می زنیم دنبالمان راه می افتی. شیخ بود که طناب نیاز داشت». تو که شب و

روز این بلبلی دستت است از این کانال به آن کانال، از این صحنه به آن صحنه، از این سکو به آن سکو، تو شیطان

را درس می دهی، نیاز به شیطنت نداری دیگر، شیاطین الْإِنْسِ وَالْجِنِّ. شیخ بود طناب نیاز داشت به گمانم تو که

یک اشارتی می کنی، زودتر از ما، جلوتر از ما (هستی).

خدایا شر شیطان از ما کوتاه بفرما.

شر شیاطین عالم، آمریکا، اسرائیل، انگلیس خبیث، سلفی‌ها، تکفیری‌ها به خودشان بازگردان.
خدایا این ماه رمضان را بهترین ماه رمضان تا کنون عمر ما قرار بده.
از علوم وراثتی و از علوم لدنی، ولو اندکی به ما بچشان. رهبر معظم انقلاب، مویید و منصور بدار.
گذشتگان، شهدا، رهبر راحل سر سفره کرمت در این ماه کرم میهمان بفرما.
مرضی، مریضان این جمع، مریضه منظور حقیر شفای عاجل عنایت بفرما.
داریم نزدیک می شویم، توفیق حقیقت لیلۃ القدر روزی ما بفرما.
آن چه خواستیم و نخواستیم، صلاح ما در آن است برای ما مقدر بفرما.
تعجیل در امر فرج، «صَلِّوْا عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ»
پایان جلسه چهارم شرح دعای افتتاح